



به نام خدا

# کودکان آشفشان معنا

به همراه یک داستان تامل برانگیز

تالیف و گردآورنده :

طاهره جعفری سراحی

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱



سرشناسه: جعفری سراحی، طاهره، ۱۳۵۹-  
عنوان و نام پدیدآور: کودکان آتشفشان معنا به همراه یک داستان تامل  
برانگیز/تالیف و گردآورنده طاهره جعفری سراحی.  
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری: ۵۰ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۹۲۵-۵  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
موضوع: راه و رسم زندگی Conduct of life  
داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴  
۲۰th century -- Short stories, Persian  
رده بندی کنگره: BF۶۳۷  
رده بندی دیویی: ۱/۱۵۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۲۴۴۳۷  
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نام کتاب: کودکان آتشفشان معنابه همراه یک داستان تامل برانگیز

مؤلف: طاهره جعفری سراحی  
ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)  
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر  
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱  
چاپ: زبرجد  
قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان  
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:  
<https://chaponashr.ir/ketabresan>  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۹۲۵-۵  
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)



انتشارات ارسطو



پیشکش به تمام انسانهایی که صدق و صفای کودکی را از یاد نبرده اند.  
با تشکر از استاد ارجمند مهندس پرویز شهبازی که با مشعل حضورش  
روشنایی بخش شهای ظلمانی ام شد.  
تقدیم به فرزندانم را و بهار که صدای خنده شان صدای زندگیست.

طاهره جعفری

خرداد ۱۴۰۱ - بندرعباس

## کودکان آتشفشان معنا

کودکی اش را به خاطر می آورد. با آنکه سالهای زیادی از آن روزها گذشته بود هنوز که خوب گوش هایش را تیز می کرد صدای قهقهه‌ی خنده‌ی خودش را که از اعماق وجودش می جوشید را می شنید. پراز شور و حال زندگی بود. بخاطر قبولی در امتحانات پایان سال، پدرش دوچرخه‌ی نقره‌ای رنگ زیبایی برایش خریده بود. از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. تمام تابستان آن سال را صرف ناز و نوازش کردن دوچرخه اش کرد. از رکاب زدن چنان لذتی می برد که فقط خدا می دانست و بس. در آن روزها شوق زندگی از وجودش چون آتشفشانی به بیرون فوران می زد. زندگی برایش شگفت انگیز بود. بخاطر آورد کنار باغچه‌ی حیاط خانه دراز کشیده بود و رفت و آمد مورچه‌های بین گیاهان را تماشا می کرد. با ذهن کودکانه‌ی خود گیاهان را که ارتفاعشان به ۶-۵ سانتی متر هم نمی رسید را درختان سر به فلک کشیده‌ی تصور می کرد و مورچه‌ها را هم صدها برابر



بزرگتر از اندازه‌ی واقعی شان و از این تصورات کودکانه هیجان زده می‌شد و به وجد می‌آمد. لب ساحل می‌رفت و قصر کوچک شنی می‌ساخت و خودش را پادشاه قصر تصور می‌کرد و خنده‌ای بلند سر می‌داد. هزاران سوژه برای خوشحال کردن خودش پیدا می‌کرد هر چه بزرگتر می‌شد عمق خنده‌هایش کمتر می‌شد. به جای قصر خیالی شنی لب ساحل، قصر واقعی برای خودش ساخته بود ولی از داشتنش به وجد نمی‌آمد!

هر چه برای لذت بردن از زندگی لازم بود تدارک میدید تا شاید بتواند یکبار دیگر آن شادیهای عمیق دوران کودکی‌اش را تجربه کند اما بی‌فایده بود. وقتی خاطرات کودکی‌اش را مرور کرد متوجه راز بزرگی شد. موضوعات و سوژه‌های بیرونی نبودند که او را به وجد می‌آورد بلکه شادی و شور و حالی که از درونش، بی‌سبب و علت می‌جوشید به دنیای بیرونش رنگ و معنا می‌بخشید. غمگین و سردرگم به دنبال بهشت گمشده‌اش که همان شادی بی‌سبب دوران کودکی‌اش بود می‌گشت. حاضر بود با تمام ثروتش آن را بخرد افسوس که فروشنده‌ی بیرونی در کار نبود. خریدار و فروشنده کسی نبود جز خودش. باید چیزهایی که مانع رسیدن او به شوق کودکانه بود را می‌فروخت و گوهر ناب شادی اصیل را می‌خرید.

در خلوت از خود می‌پرسید چرا دنیا را دیگر مثل سابق صاف و شفاف نمی‌بینم. دنیا برایش غبارآلود و کدر شده بود. بیتی از مولانا



را بخاطر آورد که سالها پیش از زبان دوست صاحب‌دلی شنیده بود.

### پیش چشم‌داشتی شیشه کبود

### زان سبب عالم کبودت می نمود

(مولانا)

ارتعاش این بیت مولانا وارد عمق وجودش شد. با خود گفت :

مولانا چه زیرکانه متوجه گرفتاری ام شده است.

من دیگر دنیا را چون گذشته زیبا نمی‌بینم. دنیا برایش مثل زندان شده بود. تنگ و تاریک و غم‌افزا، برای اینکه رنج خود را فراموش کند به چهره‌ی کودکش که در خوابی عمیق و خوش فرو رفته بود خیره شد هیچ اثری از غم در چهره اش نبود. او بیخیال و آرام خوابیده بود. با خود گفت : کاش می‌شد به صفای کودکی ام برگردم. شخصیت قصه‌ی ما در پی گمشده‌ای می‌گردد که تنها گمشده‌ی او نیست بلکه تمام بشریت در جستجویش کوچه پس کوچه‌های دنیا را می‌گردند. کودکان پر از انرژی زنده‌ی زندگی هستند. انرژی که از غیب به وجودشان هدایت می‌شود. میل به بازی و شیطنتهای کودکانه آنقدر در درونشان موج می‌زند که گرسنگی و تشنگی خود را از یاد می‌برند. مادر نگران غذا نخوردن اوست و کودک بی خیال از نگرانی مادر، مشتاق بازیست.

آرام آرام میل او به شیطنت، بازی و هیاهو کم می‌شود. به او



می آموزند چه چیزهایی با اهمیت اند و باید برای بدست آورد نشان تلاش کند.

از خانواده، اجتماع، دوستان و ... می آموزد که چگونه خود را با دیگران مقایسه کند و برتر درآید پس وای بر او اگر در این مقایسه و مسابقه‌ی تحمیلی برتر از دیگران در نیاید، رنج و درد زیادی را تجربه می کند.

این رنج وجودش را سنگین و میل به بازی را در او فروکش می کند. از ثانیه‌ی صفر بعد از تولد، بسته‌های تزئین شده‌ی خوش آب و رنگی از باورهای خانوادگی، قومی، اجتماعی و ... برایش تدارک دیده می شود. به تدریج می آموزد برای تایید گرفتن از جمع و پذیرفته شدن در خانواده و اجتماع باید از این باورها پیروی کند. در غیر اینصورت طرد خواهد شد. او نه تنها باید از باورهای چندین هزار ساله‌ی نیاکانش پیروی کند بلکه باید تمام توانش را برای بسط و گسترش آن بکار ببرد.

در حالیکه کودک وصل به زندگیست بهتر است بگوییم خود زندگیست و زندگی هر لحظه شیوه‌ی نو و تازه‌ای دارد.

**هر لحظه و هر ساعت یک شیوه‌ی نوآرد**

**شیرین تر و نادر تر زان شیوه پیشینش**



زندگی هر لحظه می‌خواهد خود را از طریق انسان بیان کند او به دنبال دل‌های خالی شده از توهّمات، دردها، رنجش‌ها و کینه‌هاست. و کودک تازه رسیده چون لوحی سفید عاری از تمام این ناپاکی‌هاست. ناخالصی‌هایی که مانع عبور خرد و عشق زندگیست.

### از برای آن دل پر نور و برّ

#### هست آن سلطان دلها منتظر

(مولانا)

وقتی کودک درونمان را به غل و زنجیر باورها، دردها، توهّمات و ... می‌بندیم، رفته رفته روح بلند پروازمان را اسیر می‌کنیم و میل به بودن در لحظه‌ی اکنون را فراموش کرده و حرص به انباشتگی در ما ایجاد می‌شود. شهوت زیاد کردن چیزها و حس هویت گرفتن از آنها و بلند شدن و ابراز وجود کردن براساس همانیدگیها به علت حس عدم امنیت انسان است. در حالیکه او می‌تواند با خالی کردن هسته‌ی درونی اش از چیزهای آفل و تغییر پذیر و گشاده کردن فضای درونش برای حضور و جاری شدن زندگی، حس امنیت اصیلی را تجربه کند که با تغییر وضعیت‌های بیرونی کم و زیاد نمی‌شود.

با نگاه به کودکانی که در فضای عشق و احترام پرورش می‌یابند به راحتی می‌توان زندگی کردن در لحظه‌ی اکنون را در آنها به تماشا نشست. کودک ۲ ساله با نگاه عمیق و معصومش به ما می‌گوید مرا



عشق ببین! وجود من پر از معنای زندگیست لطفاً مرا جسم و مجسمه مبین! او با نگاهش می خواهد ما را متوجه رسالت بزرگی کند که بر دوشمان نهاده شده است. می گوید لطفاً در سرت برای من نقشه های پیچیده طراحی نکن. من نمی خواهم زخم ناکامی های شما را درمان کنم. بگذار دمی فارغ از آنچه که دیگران دیکته می کنند زندگی کنم. لطفاً مرا وسیله ی پز دادن و فخر فروشی خودتان نکنید. روح آزاد و لطیف مرا زیر آوار دردها، باورها، خشم ها و ناکامی های خود مدفون نکنید. مراقب باشیم دچار سوتفاهم نشویم البته که کودک باید آرام آرام بیاموزد که به عرف جامعه ای که در آن زندگی می کند احترام بگذارد. او باید مهارتهایی برای بهتر زندگی کردن، کسب کند.

دانشی، حرفه ای، هنری بیاموزد و مسئولیت بعد مادی زندگی اش را در بزرگسالی به عهده بگیرد. او به تدریج که رشد می کند باید توسط خانواده و اجتماع آگاه شود که فرزندم تو چهار بعد داری! تنها این جسم با این مشخصات ظاهری نیستی. در زیر این جسم به ظاهر کوچک و آسیب پذیر تو دنیایی از معنا، عشق و قدرت پنهان است.

### بعد اول:

جسم توست. جسمت را با ورزش، غذای خوب، پرورش ده. جسم تو مرکب روح بلند پرواز توست. قدرش را بدان و هر چیز خوش آب و رنگ و وسوسه انگیزی را وارد بدنت نکن. او باید از کودکی آگاه شود



که سالانه میلیونها گالن مشروبات الکلی، میلیونها عدد قرص، سیگار و مواد اعتیاد آور برای کسانی که می‌خواهند از چالش‌های زندگی فرار کنند تولید می‌شود. در حالیکه انسان به شراب دیگری نیازمند است. شرابی که از زندگی می‌جوشد. شرابی که از مرکز وجودی ات می‌جوشد و به تو حس امنیت، عقل، قدرت و هدایت می‌دهد تا بتوانی رستم وار با چالش‌های زندگی مواجه شوی و با درایت و عقل زندگی از آنها عبور کنی.

**شراب تلخ می‌خواهم که مرد افکن بود زورش  
که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش**

(حافظ)

منبع و چشمه‌ی شادی اصیل نه خوشی کاذب و زودگذر، از درون تو می‌جوشد نه از هیچ ماده‌ی سکر آور و تخدیر کننده بیرونی.

### بعد دوم:

بعد دوم ذهن توست. ذهنت را با مطالعه‌ی کتابهای خوب، موسیقی خوب، پرورش ده. هر فیلم و سریالی ارزش دیدن ندارد. مراقب ورودی‌های ذهن باش که نقش بسزایی را در ساختن شخصیت ایفا می‌کند.

وظیفه‌ی اصلی ذهن تو فرموله کردن خریدیست که از مرکز خالی شده ات می‌جوشد. هر چه ذهنت را از تراوشات آلوده بیرونی حفظ